

شش شعر اکبر یگانه

تولد زمین

و من
در رویا دیدیم
اولین طلوع خورشید را بر کره زمین
که چگونه در میان آبهای نیلگون
سر برون می آورد.

دیدم
از دهانه های کوه های سر به فلک کشیده
گازهای سوزان
همراه باخاکستری نرم
هم چون ابریشم
رقص کنان
بر سطح آب می نشستند.

دیدم
موج های آرام بر سطح اقیانوس را
که می بلعند
هر آنچه را برآنان می نشیند
در افق
رنگین کمانی
و خورشید در مرکز آن
از آب سر برون آورده بود.

ومن
تنها و تنها
با نگاهی
از سر حسرت
به مرگ
این همه زیبایی می اندیشیدم.

۱۰.۵.۲۰۱۰

حیوان ناطق

تو
ترسو تر از پشه ای
چرا که می پرستی تو از ترس

زمانی خورشید را
وزمانی سجده می کنی گاو را
ومی سازی با دستان خود
از سنگ و چوب بت ها را

وباز هم می ترسی تو
ومی سازی موجود دیگری را
که نتوانی او را ببینی و لمس کنی

وباز می ترسی
از چیزی که خود
در تخیلت ساخته ای
ومی کشی دیگران را
که نمی ترسند از ساخته تو

آیا دیده ای تو
پشه ای را
در حال سجده
در برابر خود
ای حیوان ناطق

۲۰۱۰.۵.۴

وجدان؟

دیدنی چگونه
یاس سپید را
در پشت آن پنجره
که قد می کشد به هر سو

تا گرم کند
تن عریان خود را
از پس آن شیشه نور

آه
چگونه خواهی دید
تو تن لرزان یاس را
و قلبت

در خود نییچد از بیهودگی .

۲۰۱۰.۵.۸

به یاد رفقا

تقدیم به انوش یگانه

بر سپیده دم زندگی
هم چون شبنم بهاری
نشسته بر گلبرگ گل اناری
انعکاس رنگین کمانی را
بر فراز دشت بی انتهای آزاده گی می نشانی
و با هر قطره خونی
تبلوری از حیات انسان های آزاده را
در پس دیوارهای بلند زندان ها
فریاد می کنی.

۲.۵.۲۰۱۰

ترس دائم

تقدیم به تمام زندانیان عقیدتی

از رادیو شنیدم فردا دریا توفانیست
از غرش توفان
و از بهم خوردن تنها پنجره کلبه ساحلی
باترس دو باره
از کلبه بیرون آمدم.
آسمان تیره
دریای کف آلود
با موج های بلند
بر ساحل می کوبید

و من درسایه روشن افق
لحظه ای قایقی را دیدیم
با بادبانی خاکستری
وبعد دیگر هیچ.

زنان و مردان انگشت شمار در ساحل
همه یک صدا
فریاد زدند
کمک کمک کمک
چند نفر به آب زدیم
اما موج ها
ما را به ساحل پرتاب کرد
و بازی اختیار
فریاد زدیم
کمک کمک کمک
قایق نجات
بر روی موجها
هم چو پر کاهی
بالا و پائین میرفت
و من خود را
در انفرادی ، تابوت ، قفس.....
در زندانهای اوین، رجائی، ابوغریب، گوانتانامو...
در تمام زندانهای جهان احساس کردم
آن طرف دیوار
یکی از درد به خود می پیچد
چند قدم آن طرف
کسی در تابوت
از فشار فقدان هوا
در حال خفگی ست
بالای سرت
کسی مچاله در قفس
با بدنی چاک چاک
تو و دیگران
می خواهید با همه دردهاتان
با مورث
با آن طرف دیوار
ارتباط برقرار کنید
او و خود را
لحظه ای از تنهای برهانید
شاید
لحظه ای دردهاتان را
به فراموشی سپارید
وقتی

در تابوت هستی
نوری باریک
از میان شکافی
بالای سرت
در خط مستقیمی
تورا
به دو نیم می کند
نیمه تاریک تفکرت
لحظه ای
بر تو چیره میشود
با خود می گوئی تا کی باید تحمل کنم
در آن سکوت مرگبار
که زمان ایستاده است
هر از گاهی
صدای قدم های نگهبان
سکوت را می شکند
و تو به خود میانی که کجائی
وبا خود زمزمه می کنی
اینجا پایان خط نیست.
وقتی تن بی هوشت را
مچاله در قفس می گذارند
تو دیگر هیچ اختیاری بر تنت نداری
فقط لبه‌ایت باز وبسته می شوند
بی آن که صدائی از بیرون بیاید
ساعت ها در بی هوشی می مانی
تا دو باره
با سطلی از آب
به این دنیا باز گردی
وباز
دو باره شلاق وشکنجه و شلاق ...
وقتی صدائی
هر چند ضعیف
شعری را زمزمه می کند
تو می فهمی که تنها نیستی
هنوز هستند کسانی که مقاومت می کند
به خود نهیب میزنی
بیدار کن تنت را
فکرت را فراخوان !

آنگاه تو
با صدائی ضعیف
اما استوار
با او
می خوانی شعر مقاومت را
تاریخ تکرار می شود
وباز هم زندان ها در تمام جهان
با هر شکنجه ای
نمی توانند انسان را بشکنند
از هر انفرادی، تابوت، قفس ...
با آن همه فشار و با آن همه زخم
آهنگ مقاومت
از تمام زندان های جهان به گوش می رسد.

۲۰۱۰.۶.۲۰

یاد آنها

به یاد تقی شهرام

آه
چگونه میشود فراموش کرد انسان ها را
وقتی دیکتاتورها حاکم اند.
وقتی خبری از عدالت اجتماعی نیست.
وقتی نفس کشیدن هم آزاد نیست.
وقتی
به گفته شاملو
عشق را
درپستوی
خانه نهان باید کرد.
چگونه می شود انتظارداشت از آنها که عصیان نکند.
سال های سیاه بعد از کودتا
خیانت سران حزب توده
سازش جبهه ملی
همه و همه
دست در دست هم دادند
تا
جوانان عاصی
با هر مرام و مسلکی

برای برقراری عدالت اجتماعی
دور هم جمع شوند.

وتاریخ سراسر دروغ
مذهب شیعه

این باور را
در آنها نهادینه کرده بود.

عده ای

فکر می کردند

به الگوی حکومت علی

و گذشته شدن حسین را در کربلا

جنگ ظالم و مظلوم می پنداشتند.

و می خواستند در عصر سرمایه

با این الگو

سوسیالیسم را

در ایران پیاده کنند.

و میثاقی

با اسلحه

بین خود بستند.

چند سالی

با مشی

چریکی گذشت.

هشتاد درصد آن ها

با بحث های

که در زندان

یا در خانه های تیمی در می گرفت .

و در پرسه این مبارزه

به نتایج دیگری رسیدند.

که با الگوی گذشته به اهداف شان نخواهند رسید.

فلسفه اسلام

و ایده الیسم

با سرمایه تضادی ندارد.

باید هرم را بر قاعده نشان.

ومذهب که حلقه اصلی اتصال آنها بود

از هم گسست.

و این

آغازی شد

تا سازمان پیکار

متولد شود
دیدیم که چگونه جمهوری جهل و ضد انسان
در اولین ماه های حکومتش
انتقام این تغییر ایدولوژی را
با تیرباران تقی شهرام گرفت.
آه
چگونه می شود (تقی شهرام) را
فراموش کرد.

۳.۷.۲۰۱۰